

Examining the Role of the Ruler in Public Endowment in Iranian Law and Islamic Jurisprudence

1. Abbas Rastegar: Department of Private Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran
2. Mohammad Moghadamfard*: Department of Public Law, Shi.C., Islamic Azad University, Shiraz, Iran. Email: 2298341443@iau.ir (Corresponding Author)
3. Ali pourjavaheri: Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran
4. Mohammad Bagher Amerinia: Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran

ABSTRACT

In public endowment (waqf ‘ām), according to the opinion of many jurists, the endowed property is permanently removed from the ownership and possession of the donor. Others, however, believe that the endowed property becomes ownerless (mā lā mālik lah) and therefore does not require a specific owner to be designated. In either case, the transfer or alienation of the endowed property is legally impermissible. According to certain jurists, in this type of endowment, the administration (tawliyah) is entrusted to the individual appointed by the donor (wāqif). However, if the donor has not designated a trustee, the supervision and administration of the endowment fall under the authority of the legitimate ruler (ḥākim shar‘). Nevertheless, if it becomes evident that the trustee appointed by the donor lacks the necessary qualifications, the legitimate ruler—acting to safeguard the interests of Muslims and the beneficiaries for whom the endowment was made—may replace the trustee. Endowment (waqf) is among those institutions that possess a deeply religious character; therefore, the jurist–guardian (walī-e faqīh) or legitimate ruler plays a significant role throughout its various stages. The ruler participates in issuing legal opinions in his capacity as a jurist (faqīh), in resolving disputes as a judge (qāḍī), and in making critical administrative decisions as a ruler (ḥākim).

Keywords: public endowment, ruler, legitimate ruler, Iranian law.

How to cite: Rastegar, A., Moghadamfard, M., Pourjavaheri, A., & Amerinia, M. B. (2026). Examining the Role of the Ruler in Public Endowment in Iranian Law and Islamic Jurisprudence. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(1), 1-15.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 31 May 2025
Revise Date: 06 October 2025
Accept Date: 13 October 2025
Initial Publish Date: 13 October 2025
Final Publish Date: 22 May 2026



بررسی نقش حاکم در وقف عام در حقوق ایران و فقه اسلامی

۱. عباس رستگار: گروه حقوق خصوصی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران

۲. محمد مقدم فرد*: گروه حقوق عمومی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران. پست الکترونیک: 2298341443@iau.ir (نویسنده مسئول)

۳. علی پورجوهری: گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران

۴. محمدباقر عامری نیا: گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران

چکیده

در وقف عام بنا به نظر بسیاری از فقهاء عین مال وقف شده از اختیار و ملک مالک خارج می‌شود برخی دیگر معتقدند که مال وقف شده مانده مال بدون مالک است و نیازی ندارد که برای ان مالک خاصی مشخص شود اما در هر صورت امکان نقل و انتقال مال وقف شده وجود ندارد به نظر برخی فقهاء در این نوع وقف تولیت بر عهده فردی است که واقف معین کرده است و در صورتی که واقف فردی را معین نکرده تولیت و نظارت آن بر عهده حاکم شرع است البته حاکم شرع در صورت معین شدن تولیت به جهت رعایت مصالح مسلمین و کسانی که وقف به صورت عام برای آن‌ها صورت گرفته است در زمانی که ثابت شود تولیت مشخص شده توسط واقف صلاحیت آن را ندارد می‌تواند متولی وقف را تغییر دهد. وقف از جمله مسایلی است که رنگ دینی دارد لذا ولی فقیه یا حاکم شرع در جای جای آن نقش دارد در اظهارنظرها به صورت فقیه و برای رفع اختلاف به صورت قاضی و در تصمیم‌گیری در مسایل مهمتر به صورت حاکم دخالت می‌کند.

واژگان کلیدی: وقف عام، حاکم، حاکم شرع، حقوق ایران.

نحوه استناددهی: رستگار، عباس، مقدم فرد، محمد، پورجوهری، علی، و عامری نیا، محمدباقر. (۱۴۰۵). بررسی نقش حاکم در وقف عام در حقوق ایران و فقه اسلامی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۱(۱)، ۱-۱۵.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۰ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۱ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۲۱ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ خرداد ۱۴۰۵

وقف از جمله مباحثی است که هم از حیث نظری و هم در عرصه اجتماعی و عملی در زندگی افراد نقش مهم و غیر قابل انکاری دارد. در ارتباط با این مفهوم هم در مباحث فقهی و هم در مباحث حقوقی تعاریف متعددی ارائه شده است. این سنت همواره یکی از مواردی بوده که برطرف کننده مشکلات جسمی و روحی اعضای اجتماع بوده و به زندگی آنان کمک زیادی نموده است. تاسیس نهاد وقف تنها مختص به اسلام و دوره اسلامی نیست بلکه از قرن‌ها پیش از ورود اسلام به ایران نیز مردم بخشی از اموال خود را جهت مصارف در اموری همچون خیریه، تاسیس مدارس و درمانگاه‌ها، احیای آتشکده‌ها و... اختصاص می‌داده‌اند. ویژگی مسائل وقف در کشور ما به این جهت است که در جوار احکام فقهی، مقررات قانونی زیادی در مورد آن تدوین شده است. وجود این قوانین ناشی از کثرت اموال موضوع وقف است. به گونه ایی که موقوفات در حال حاضر بخشی از ثروت‌ها و دارایی‌های اقتصادی کشور را شامل می‌شوند (Shekari & Karimian, 2010). «وقف عبارتست از تحبیس اصل و اطلاق منفعت» (Ameli, 2005). منظور از حبس کردن اصل مال، نگه داشتن عین مال از نقل و انتقال و همچنین از تصرفاتی است که موجب تلف عین گردد، زیرا مقصود از وقف، انتفاع همیشگی موقوف علیهم از مال موقوفه است و بدان جهت هم آنرا وقف گفته‌اند (Malakouti Far, 2001).

در قانون مدنی ایران نیز که از فقه امامیه تأثیر پذیرفته آمده است: «وقف عبارتست از اینکه عین مال، حبس و منافع آن، تسبیل شود».^۱ قانون مدنی به پیروی از فقهایی که وقف را عقد می‌دانند وقف عام و خاص را عقد دانسته و محتاج قبول می‌داند، دو نظر دیگر نیز وجود دارد برخی وقف را به طور مطلق ایقاع می‌دانند و عده دیگر وقف خاص را عقد و وقف عام را ایقاع می‌دانند. در ماده ۶۱ قانون مدنی نیز عنوان شده؛ در وقف بعد از وقوع آن به نحو صحت و حصول قبض لازم است، و وقف کننده نمی‌تواند رجوع کند.^۲ هرچند در این ماده تأکید اصلی بر لزوم وقف نسبت به واقف است ولی از حکم مندرج در آن به راحتی می‌توان لزوم این عقد را نسبت به موقوف علیهم نیز استنباط نمود (Shahbazi, 2006). از نظر واضعین قانون مدنی وقف اعم از عام و خاص از لحاظ ماهیت «عقد» می‌باشد و ایجاب و قبول، یعنی توافق دو اراده برای تحقق آن لازم است.^۳ از این رو پس از تحقق قبض، عقدی لازم بوده و حق رجوع آن برای واقف وجود ندارد. همچنین حق هیچگونه تغییری در شکل و موضوع موقوفه و افراد موقوف علیهم و نحوه استفاده از آن‌ها را ندارد. بنابراین نمی‌تواند منفعت مقصود در وقف را تغییر دهد و یا افرادی را وارد مجموعه موقوف علیهم نماید و یا از آن خارج گرداند و اگر در ضمن عقد وقف، چنین اختیاراتی را برای خود شرط کرده باشد، شرط باطل می‌شود (Mousavian, 2007; Najafi, 1989). در خصوص اینکه وقف، عقد است یا ایقاع، در بین فقهای مذاهب اسلامی، اختلاف نظر وجود دارد. در فقه امامیه، سه دیدگاه وجود دارد. قول اول این است که وقف در وقف خاص، عقد است و نیاز به قبول دارد اما در وقف عام، قبول شرط نیست. علامه در قواعد شهید اول و شهید ثانی این قول را برگزیده است. مطابق قول دوم، در وقف بطور مطلق اعم از وقف خاص و عام، قبول شرط می‌باشد. صاحب جواهر و محقق ثانی، قائل به این نظر هستند و مطابق نظر دیگر، در وقف بطور مطلق اعم از وقف خاص و عام، قبول شرط نمی‌باشد، آیت الله خویی و امام خمینی قائل به این نظر هستند. در قانون مدنی، وقف، عقد است و اگر موقوف علیه محصور باشند قبول طبقه اول از آن‌ها و اگر غیر محصور باشند یا وقف بر مصالح عامه باشد قبول حاکم شرط است. در مذاهب اربعه اهل سنت، در خصوص وقف عام، قبول شرط نیست اما در وقف بر محصور، فقها آنان اختلافات نظر دارند و حنیفه، مالکیه و حنبله

^۱ ماده ۵۵ قانون مدنی

^۲ ماده ۶۱ قانون مدنی

^۳ ماده ۵۵ قانون مدنی

در این خصوص، قبول را لازم نمی‌دانند و وقف بدون قبول صحیح است اما شافعیه، در وقف بر معین، قبول را لازم می‌دانند. در فقه امامیه، مطابق با نظر مشهور وقف، بعد از اجرای صیغه و تحقق قبض، لازم می‌شود. در فقه اهل سنت، بجز برخی از فقه‌های حنفی، سایر مذاهب آن معتقدند که با انعقاد وقف و بدون قبض آن، عقد وقف لازم می‌شود. و دیگر حق رجوع برای واقف نخواهد بود. بعد از تشکیل و انعقاد وقف، یکی از ارکان بسیار مهم در جهت حفظ این نهاد و اداره آن، تولیت است. شخصی که در این مسئولیت ایفای نقش می‌کند، متولی نامیده می‌شود که در تعریف آن آمده؛ شخصی است که برای اداره امور موقوفه معین می‌شود. از منظر اداره امور اوقاف، متولی شخصی است که به استناد مفاد وقفنامه و با تشخیص شعب تحقیق و یا با حکم دادگاه جهت اداره امور موقوفه تعیین شده باشد. اولین قانون مدون برای اداره موقوفه‌ها و نظارت بر آن به سال ۱۲۸۹ ه. ش بر می‌گردد و از آن پس در دوره‌های مختلف دگرگونی‌ها و تحولاتی در قوانین به وجود آمد، بخصوص بعد از انقلاب اسلامی منشاء و پشتوانه عظیمی در جهت حفظ اهداف واقفان ایجاد شد. بدیهی است، شخص منتخب باید ویژگی‌ها، شرایط عمومی و در برخی اوقات شرایط خاصی را داشته باشد که فقدان هر کدام از آنها، ایجاد مانع نموده و موجب تأثیر در امر مسئولیت خواهد بود. در این بین اداره امور موقوفات عام که فاقد متولی بوده یا مجهول التولیه هستند بر عهده حاکم اسلامی می‌باشد، تا وی مستقیماً و یا توسط افرادی که تعیین می‌کند به تدبیر موقوفه بپردازد. قانون مدنی در موارد مختلفی از لفظ حاکم استفاده کرده است.^۱ در این موارد چون وقف بدون متولی در معرض ضایع شدن است و اغراض واقف و حقوق موقوف علیهم از بین می‌رود، لذا حاکم اسلامی موظف است که این کار به زمین مانده و ضروری را متکفل شود. از طرفی برخی از فقها وقف عام را فاقد شخصیت حقوقی دانسته اند و بر همین اساس دخالت حاکم را به نمایندگی از عموم مسلمین در نظر گرفته‌اند، در حالی که در دوره معاصر که شخصیت حقوقی وقف مورد تأیید قرار گرفته است (Katouzian, 1993) ممکن است گفته شود این امکان وجود دارد که با توجه به اینکه شخصیت حقوقی وقف عام، از استقلال برخوردار بوده، و متولی آن نیز از سوی واقف تعیین می‌گردد نیازی به دخالت حاکم نمی‌باشد. ضمن اینکه لفظ حاکم در مبحث وقف در قانون مدنی بطور مبهم بکار رفته و راجع به مصداق آن بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. در خصوص عزل متولی، مطابق فقه امامیه، واقف نمی‌تواند کسی را که در ضمن عقد وقف متولی قرار داده، عزل کند (مسالک الافهام: ۳۴۷/۱) (تذکره الفقهاء: ۴۴۰/۲) در فقه اهل سنت دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول، این است که ناظر (متولی) از سوی واقف وکیل است بنابراین واقف حق عزل و استبدال او را دارد، فقهای مالکیه، شافعیه، ابویوسف از فقهای حنفیه این نظر را برگزیده اند. دیدگاه دوم این است که متولی از سوی مستحقان و موقوف علیهم، وکیل است، حنابل و برخی از فقه‌های حنفی این دیدگاه را دارند البته همه اینها در جایی است که از متولی عملی گاری که موجب عزل او می‌شود، انجام نگرفته باشد اما در صورتی که از وی عملی که موجب عزل می‌باشد سرزند حتی در صورتی که عدم عزل او شرط شده باشد نیز حق عزل وجود دارد. اما برخلاف معاملات که در آن مالک بدلیل کسب منفعت، بطور کامل از اموال و منافع خود محافظت می‌نماید در وقف، صرفنظر از اختلاف در تعیین مالک مال وقفی، از یک سو در آن بهره‌برداران از مال وقفی، مالکیتی در آن مال ندارند و چه بسا منافع آنان اقتضا نماید که از طرق مختلف بدنبال تسلط بر مالکیت مال وقفی و خارج نمودن مال از وقفیت باشند و از سوی دیگر متولی و اداره کننده مال وقفی نیز که اساساً بحث مالکیت وی بر مال وقفی منتفی می‌باشد به لحاظ تسلط وی به مال مذکور، منافع آن را مورد سوء استفاده خود قرار دهد مضافاً اینکه به لحاظ عدم مالکیت شخص معین بر وقف عام، امکان تبانی با سایر اشخاص جهت خارج نمودن مال از وقفیت و تملک آن نیز متحمل می‌باشد از این رو دخالت حاکم در جهت حفظ موقوفه امری ضروری می‌باشد و در حکومت اسلامی، از آنجایی که ولی فقیه در راس حکومت قرار دارد

^۱ مواد ۲۸، ۵۶، ۶۲، ۱۷۱ و ۲۷۷ قانون مدنی

و اختیارات و صلاحیت‌های قوای مختلف کشور از او سرچشمه می‌گیرد ولی فقیه که فقیه جامع‌الشرایط می‌باشد بر همه مسائل نظارت دارد علی‌الخصوص در مسائل دینی که دخالت فقیه در آن بیشتر می‌باشد وقف نیز از جمله اعمالی می‌باشد که افراد بیشتر برای کسب ثواب اخروی مبادرت به انجام آن می‌نمایند لذا حاکم شرع یا ولی فقیه در مراحل مختلف وقف اعم از تشکیل و یا اداره وقف می‌تواند نقش داشته باشد و دخالت آن در وقف منحصر به سه یا چهار مورد که در قانون مدنی نام برده شده نیست. براین اساس و بنا بر مسائل مطرح شده و با توجه به تناقضاتی که در ارتباط با نقش حاکم در وقف مطرح است، در پژوهش حاضر در پی بررسی نقش حاکم در وقف عام در حقوق ایران و فقه اسلامی می‌باشد.

وقف در لغت

وقف در زبان فارسی در لغت به معنی ایستادن، به حالت ایستاده ماندن و آرام گرفتن است (Dehkhoda, 1994). در فرهنگ لغات زبان عربی برای ماده «وقف یقف وقفا» معانی متفاوتی از قبیل ایستادن و تأمل کردن ذکر شده است. وقف مفرد است و جمع آن وقوف یا اوقاف است (Malekzadeh, 2006). در قرآن کریم در بعضی از آیات با مشتقات فعل وقف روبه رو می‌شویم که به همین معناست. برای مثال در آیه ۲۴ سوره صافات آمده است: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» بدین معنا که «و آنان را نگه دارید که آنان (بر آنچه انجام داده‌اند) پرس و جو می‌شوند» همچنین در آیه ۳۱ سوره نساء آمده است: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ» یعنی «ای کاش می‌دیدید هنگامی را که ستمگران در پیشگاه پروردگارشان نگه داشته شده‌اند» استفاد از آیات مذکور این است که در قرآن فعل وقف به شکل متعدی و به معنای حبس و منع به کار رفته است. اما در فرهنگ لغات مراجعه شده، بعد از بیان معانی از این قبیل (ایستادن، تأمل کردن، ...) با ذکر «الدار و نحوها» معنای فقهی - حقوقی آن را ذکر کرده‌اند. در فرهنگ لاروس عبارت «حَبَسَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آمده است و با افزودن قسمت مخصوص به معنای فقهی توضیح می‌دهد که: «حَبَسَ الْعَيْنَ عَلَىٰ مَلِكِ الْوَاقِفِ أَوْ عَلَىٰ مَلِكِ اللَّهِ وَ اتَّصَدَقَ بِالْمَنْفَعَةِ» (Al-Mar, 1974)؛ یعنی «حبس کردن عین ملکی و مصرف کردن منفعت آن در راه خدا» (Tabiban, 2001) در کتاب لغت المعجم الوسیط نیز معنی مشابهی دیده می‌شود (Mousavian, 2007).

حاکم

حاکم در لغت به معنای قاضی، داور، فرمانروا، اجراکننده حکم و متصدی اداره یک ایالت یا بخش از جانب حکومت است. کاربرد این کلمه در منابع فقهی و متون قانونی به برخی معانی یاد شده، رایج است. با وجود این، به سبب قیود و شروطی که برای برخی مصادیق آن، به‌ویژه در فقه امامی، ذکر شده، به گونه‌ای اصطلاح تبدیل شده است، همچنان‌که در اصول فقه نیز معانی اصطلاحی خاصی دارد (Ansari, 1996; Bandarchi, 2008).

حاکم در فقه

در متون فقهی، مراد از واژه حاکم، برحسب مورد، قاضی، داور یا فرمانرواست. (فقیهان امامی) مثلاً در ابواب یا احکامی که به حل اختلافات مردم و مرافعات آنان پرداخته می‌شود، مراد از آن، قاضی (دادرس) است. (شافعی و دیگران) در مواردی هم که از ولایت بر محجوران یا گماردن قیم برای آنان سخن به میان آمده، می‌توان مراد از حاکم را قاضی دانست. (شافعی) همچنین در صورتی که در متنی فقهی به موضوع حکمیت و داوری پرداخته شده باشد، مفهوم حاکم بر داور و حکم انطباق می‌یابد. (فخرالمحققین) در مواردی که دامنه اختیارات حاکم فراتر از عرصه مسئولیت قاضی و داور قلمداد شده است، مراد از آن را والی سرزمین یا فرمانروای عموم مسلمانان دانسته‌اند. به علاوه، در مبحث

امان واژه حاکم به معنای کسی به کار رفته است که از جانب امام منصوب می‌شود تا حکم نهایی را درباره اهل حرب صادر کند، و اوصافی نیز برای او منظور شده است (Karki, 1992).

وقف در فقه امامیه

در قرآن کلمه وقف به معنای نهادی فقهی - حقوقی به چشم نمی‌خورد و در احادیث نیز این کلمه به ندرت به کار رفته است و بیشتر از عبارت صدقه جاریه استفاده شده است که منظور از آن نهاد وقف می‌باشد (Al-Kashef al-Atta, 2012). تعاریفی که فقها از وقف ارائه داده‌اند بر مبنای حدیث نبوی است که می‌فرماید: «حبس الاصل و سبل الثمره»^۱ (Haeri Yazdi, 2001). بدین معنا که «اصل (مال) را حبس و ثمره‌اش را در راه خدا قرار بده» (Haeri Yazdi, 2001). شایان ذکر است که روایت مزبور در منابع حدیثی اهل سنت ذکر شده است و منتها در کتاب فقهی شیعه نیز وارد شده (مانند خلاف شیخ طوسی) و فقهای شیعه به دلیل انطباق مفاد آن با مصادیق وقف صورت گرفته توسط ائمه علیهم السلام و نیز تأیید آن در برخی از روایات دیگر که دال بر منع بیع وقف است، آن را به عنوان تعریف وقف پذیرفته‌اند (Sa'adatfar, 2008).

شیخ طوسی در المبسوط در تعریف وقف عطایا را به سه دسته تقسیم کرده است که دو دسته از آن یعنی هبه و وقف در زمان حیات و دسته سوم یعنی وصیت بعد از حیات صورت می‌گیرد. سپس در تعریف وقف آورده‌اند که: «فالوقف تحبیس الاصل و تسبیل المنفعه» (Sheikh Tusi, 2008). محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام در تعریف وقف بیان داشته‌اند که: «الوقف عقد ثمرته تحبیس الاصل و اطلاق المنفعه» تفاوت آن با تعریف شیخ طوسی، استفاده از کلمه اطلاق به جای تسبیل است. علامه حلی نیز در کتاب قواعد در تعریف وقف گفته‌اند: «عقد یفید تحبیس الاصل و اطلاق المنفعه» (Allameh Hilli, 1998). شهید اول نیز به همین ترتیب وقف را تحبیس الاصل و اطلاق المنفعه دانسته‌اند (Lotfi, 2006). منتها در کتاب الدروس تعریف دیگری از وقف ارائه داده‌اند و آن را صدقه جاریه دانسته‌اند که ثمره‌ی آن تحبیس اصل و اطلاق منفعت است (Shahidi, 2014). محقق کرکی در جامع المقاصد فی شرح القواعد بیان داشته‌اند که مراد از تحبیس الاصل منع از تصرف ناقله در آن است (Muhagiq Karki, 1992).

مرحوم کاشف الغطاء در تحریر المجله تملیک مجانی را دو قسم دانسته‌اند: اول آنکه بدون قصد قربت و آن هبه است و دوم صدقه‌ای که با قصد قربت که خود بر دو نوع است: صدقه منقول و صدقه غیرمنقول.

صدقه منقول یا واجب است و یا مستحب که نوع اول زکات اموال است و نوع دوم زکات ابدان و صدقه مستحب نیز همان صدقه متعارف است مانند دادن یک درهم به فقیر. اما صدقه غیرمنقول مثل خانه بر دو نوع حبس و وقف می‌باشد؛ در حبس بدون قصد قربت برای مدت معینی منافع تملیک می‌شود و وقف زمانی است که عین ملک با قصد قربت از ملکیت فرد خارج می‌شود. مرحوم کاشف الغطاء اضافه می‌فرماید که مطابق نظر مشهور پس از وقف مال موقوفه از مالکیت مالک خارج می‌شود ولی ایشان معتقدند که مال از ملکیت فرد خارج نشده بلکه صرفاً مقید و محدود می‌شود.

^۱ متن کامل روایت بدین شرح است:

«عن نافع عن ابن عمر قال: جاء عمر الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول الله انی اصیت مالاً لم احب مثله: کان لی مائه راس فاشتریت بها مائه سهم من خیر من اهلها و انی قد اردت ان اتقرب به الی الله عزوجل قال فاحبس اصلها و سبل الثمره».

وقف در فقه اهل سنت

در فقه اهل سنت نیز از وقف تعاریف متفاوتی شده است:

از جمله در مذهب مالکی عنوان شده: وقف، حبس عینی است که در ملکیت واقف است، لذا مالکیت واقف زایل نشده ولی موقوفه به هیچ وجه فروخته نشده، به ارث نمی‌رسد و قابل بخشیدن به غیر نیست (Bandarchi, 2008). ابوحنیفه از مذهب حنفی وقف را حبس عینی که ملک واقف است و منافعی در راه خیر تسبیل می‌شود، دانسته است. شافعی‌ها و حنابله نیز وقف را حبس مالی می‌دانند که انتفاع بردن از آن با بقای عین ممکن باشد (Khatib Sharbini, 2008).

وقف در حقوق ایران

وقف در ماده ۵۵ قانون مدنی ایران بدین شرح تعریف شده است: «وقف عبارت است از اینکه عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود» مقصود از حبس جلوگیری از نقل و انتقال مال موقوفه است (مگر در موارد ضرورت که در قانون پیش بینی شده است) و تسبیل نیز به معنای مباح کردن منافع برای موقوف علیهم می‌باشد. حقوقدانان تعاریف گوناگونی از وقف ارائه داده‌اند. عده‌ای با تفکیک منشأ وقف از ماهیت و اوصاف آن دو معنی از وقف ارائه می‌دهند بدین شرح که ابتدا منشأ حقیقت وقف را تعریف می‌کنند که «عمل حقوقی خاصی است که در شمار عقود معین قرار دارد و به موجب آن مالکی به منظور رسیدن به هدف معنوی و اخلاقی، مال یا بخش معین از دارایی خود را حبس می‌کند تا از انتقال مصون بماند و منافع آن را اختصاص به مصرف در راه رسیدن به هدف خویش می‌دهد» (Katouzian, 2011). سپس با بیان اینکه ماهیت این حقیقت یک نهاد حقوقی است اذعان می‌دارند که این نهاد دارای شخصیت حقوقی است با نام اقامتگاه و دارایی خاص خود که دارای حق و تکلیف نیز می‌شود. برخی نیز وقف را عقدی دانسته‌اند که به موجب آن مالک مال معین خود را حبس کرده و از حق اتلاف و نقل و انتقال آن انصراف می‌دهد و منافع آن مال را به صورت اباحه یا تملیک به دیگران واگذار می‌کند (Langroudi, 1997).

انواع وقف

تقسیمات گوناگونی از وقف وجود دارد که با توجه به موقوف علیه (وقف بر شیعه) مال موقوفه (وقف منقول) واقف (وقف بر نفس) و... نامگذاری شده‌اند. رایج ترین تقسیم بندی موجود تقسیم وقف به اعتبار موقوف علیهم است. بر این اساس وقف به وقف خاص و وقف عام تقسیم می‌شود.

۱-وقف خاص: در وقف خاص موقوف علیهم آن افراد محصور و معین هستند در حالی که موقوف علیهم در وقف عام کلی با مصادیق متعدد و حتی غیرمحصور می‌باشند. برای مثال وقف بر اولاد وقفی خاص می‌باشد. بنابراین هرگاه موقوف علیهم بیش از یک نفر باشد و معلوم نگردد که به تساوی باید تقسیم کرد یا نه و نیز معلوم نباشد که تقسیم باید به طور تشریک به عمل آید یا به طور ترتیب، منشأ این معلوم نبودن ممکن است فقدان وقف نامه باشد در این صورت اصل بر تساوی است و نیز اصل بر تشریک است و نه بر ترتیب، عدم تساوی و نیز عدم ترتیب محتاج به دلیل خاص است (Langroudi, 1997).

۲-وقف عام: وقفی است که در جهت و مصلحت عمومی و عناوین عامه باشد، درواقع موقوف علیهم در وقف عام، جامعه یا بخشی معین از آن است که غیر محصور و قابل زیاد و کم شدن هستند مانند وقف بر زائران خانه خدا یا وقف بر طلاب حوزه علمیه و وکلا و مشاورین سازمان اوقاف. گاهی وقف بر جهت خاص است که اشخاص به طور غیر مستقیم از آن منتفع می‌گردند مانند وقف بر مساجد، پل‌ها، مدارس و... (سازمان حج، اوقاف و امور خیریه، ۱۳۶۵).

نقش حاکم در وقف عام در حقوق ایران

وقف بهترین و موثرترین وسیله تکافل اجتماعی است و یکی از اعمال حقوقی است که به انشای اراده نیاز دارد، و به عنوان نهادی که تداوم صدقات را امکان پذیر می‌سازد، از امتیازات شریعت اسلامی آنست که مسلمانان را به تکافل اجتماعی ترغیب می‌نماید، آنان را بر صدقه دادن در راههای خیر و اعانه مساکین تشویق می‌کند. علاوه بر معمول بودن در زمانهای قدیم و ملل مختلف، در دین مبین اسلام به جهت تاکید قرآن و سنت اهمیت بیشتری کسب کرده است. برای همین، مورد بحث و تدقیق حقوقدانان و فقها قرار گرفته و جوانب مختلف آن تحت ضوابط و قواعد در آمده است. با تدوین قانون مدنی و اختصاص مواد ۹۱ تا ۹۵ به آن، وقف به صورت تاسیس حقوقی موضوعه شکل یافت و با ایجاد سازمان اوقاف، اداره آن نیز تحت کنترل قانون و دولت در آمده و گسترش فعالیت دولت در امور نظارت بر مالکیت و اتخاذ سیاستی برای تحدید مالکیت خصوصی، در جهت اهداف مختلف، منجر به تدوین قوانین شده است که موقوفات را هم در بر گرفته که اهم آنها، ناظر به فروش مال مورد وقف و تبدیل به احسن است (Seyed Beigi & Darabi, 2015). در این بین وقف عام یکی از نهادهای حقوقی مهم در نظام حقوقی ایران است که به موجب آن، شخصی (واقف) بخشی از اموال خود را به منظور بهره‌برداری عمومی و در راستای اهداف خیرخواهانه به وقف می‌گذارد. در این زمینه، نقش حاکم به عنوان نهاد ناظر و ضامن اجرای صحیح وقف عام بسیار حائز اهمیت است. حاکم در حقوق ایران به عنوان نماینده دولت و جامعه، وظیفه نظارت بر وقف‌ها را بر عهده دارد. واژه «حاکم» در حقوق ایران همانند فقه امامیه دارای اهمیت است. در فقه، مقصود «حاکم شرع» است، اما در حقوق موضوعه ایران، به دلیل وجود دولت و نهادهای رسمی، این نقش به مراجع قانونی واگذار شده است. مطابق با قوانین جاری، سازمان اوقاف و امور خیریه به عنوان نماینده حاکم شرع، مرجع رسمی پذیرش و اداره وقف‌های عام است (Jafari Langroudi, 2011). البته در مواردی که وقف عام بر امور خاصی مانند آموزش یا بهداشت باشد، وزارتخانه‌های ذیربط نیز می‌توانند به نمایندگی از حاکم اقدام کنند (Katouzian, 1997). لذا به طور کلی می‌توان وظایف حاکم در وقف عام را شامل موارد زیر برشمرد:

- قبول وقف عام: شرط صحت وقف عام، قبول آن توسط حاکم است. بدون این قبول، وقف تحقق نمی‌یابد (قانون مدنی، ماده ۵۶).
 - قبض عین موقوفه: مطابق ماده ۵۹ قانون مدنی، تحقق وقف منوط به قبض مال است. در وقف عام، این قبض توسط حاکم یا نماینده او انجام می‌شود (Shahidi, 2014).
 - نصب یا عزل متولی: در صورتی که واقف متولی تعیین نکرده باشد، یا متولی فاقد شرایط قانونی باشد، حاکم موظف به نصب متولی است. همچنین در صورت خیانت یا تعدی متولی، حاکم اختیار عزل او یا ضمیمه کردن امین دارد (Katouzian, 2011).
 - نظارت بر اجرای وقف: حاکم از طریق سازمان اوقاف موظف است بر چگونگی اجرای وقف عام نظارت کرده و از تعدی و تفریط در عین و منافع موقوفه جلوگیری کند (Jafari Langroudi, 2011).
 - حل اختلافات: در دعاوی مربوط به وقف عام، به ویژه در صورت اختلاف میان واقف، متولی یا استفاده‌کنندگان، مرجع نهایی تصمیم‌گیری دادگاه‌ها هستند که به نمایندگی از حاکم شرع عمل می‌کنند (Shahidi, 2014).
- در حقوق ایران، همانند فقه اسلامی، تحقق وقف عام بدون قبول حاکم ممکن نیست. با این تفاوت که در ساختار حقوقی کنونی، وظایف حاکم از طریق سازمان اوقاف و سایر نهادهای قانونی اعمال می‌شود. این نقش شامل پذیرش وقف، قبض عین موقوفه، نصب و عزل متولی،

نظارت بر اجرای وقف و رسیدگی به اختلافات است. بدین ترتیب، نقش حاکم در وقف عام تضمین‌کننده حفظ منافع عمومی و تحقق نیت واقف در چارچوب قانون است.

نقش حاکم در وقف عام فقه اسلامی

وقف در فقه اسلامی به معنای «تحبیس العین و تسبیل المنفعه» است؛ یعنی مال از مالکیت واقف خارج و منافع آن در جهت خاص یا عام مصرف شود (محقق حلی، ۱۴۱۳ق). وقف عام، در مقابل وقف خاص، به گونه‌ای است که موقوف‌علیهم مشخص و معین نیستند و نفع آن به عموم مردم یا گروه‌های گسترده‌ای همچون فقرا، مساجد، مدارس یا امور خیریه می‌رسد. همین عمومیت موجب می‌شود که قبول وقف عام و نظارت بر اجرای آن بر عهده «حاکم شرع» قرار گیرد. فقهای امامیه اتفاق نظر دارند که در وقف خاص، قبول موقوف‌علیهم یا نمایندگان آن‌ها شرط است؛ اما در وقف عام، چون موقوف‌علیهم معین و مشخص نیستند، این وظیفه به حاکم شرع واگذار می‌شود. به تعبیر شیخ انصاری، در وقف عام «قبول الحاکم بمنزله قبول الموقوف علیهم» است؛ یعنی حاکم شرع به نیابت از موقوف‌علیهم وقف را قبول می‌کند (Ansari, 1996). لذا مهم‌ترین نقش‌های حاکم شرع در وقف عام عبارتند از:

- قبول وقف عام

بسیاری از فقها مانند علامه حلی و محقق ثانی تصریح کرده‌اند که وقف عام بدون قبول حاکم شرع محقق نمی‌شود؛ زیرا وجود مرجعی برای اعلام رضایت در برابر ایجاب واقف ضروری است (Allameh Hilli).

- قبض عین موقوفه

شرط صحت وقف، علاوه بر ایجاب و قبول، قبض مال موقوفه است. در وقف عام، این قبض نیز به وسیله حاکم شرع یا نماینده او صورت می‌گیرد تا مال از ملک واقف خارج و در راه وقف مصرف شود (Sheikh Tusi, 2028).

- نصب و نظارت بر متولی

اگر واقف در وقف عام، متولی تعیین نکرده باشد، یا متولی واجد شرایط نباشد، حاکم شرع مسئول نصب متولی است. همچنین اگر متولی خیانت یا تعدی کند، حاکم حق عزل یا ضمیمه کردن امین دارد. این امر در منابع فقهی همچون «شرایع الاسلام» و «جواهر الکلام» به صراحت ذکر شده است (Muhaghiq Hilli, 1994).

- حفظ مصالح وقف و جلوگیری از تضییع

چون وقف عام مربوط به حقوق عموم مسلمانان است، حاکم شرع وظیفه دارد از هرگونه تعدی و تفریط در آن جلوگیری کند. فقها تصریح کرده‌اند که در صورت اختلاف درباره منافع یا نحوه اداره وقف، مرجع نهایی حل اختلاف حاکم شرع است (Najafi, 1989).

- نمایندگی از سوی موقوف‌علیهم مجهول یا غیرمحمصور

در فقه اسلامی، یکی از مبانی دخالت حاکم شرع در وقف عام، «ولایت بر امور مجهول المالک» و «ولایت بر امور عامه» است؛ زیرا در وقف عام، موقوف‌علیهم محصور و مشخص نیستند و نمایندگی آنان در پذیرش و اداره وقف به حاکم سپرده می‌شود. در فقه اسلامی، حاکم شرع نقشی اساسی در تحقق و اداره وقف عام دارد. او به نیابت از عموم مردم، وقف عام را قبول می‌کند، عین موقوفه را قبض می‌نماید، متولی را نصب یا عزل می‌کند و بر اجرای وقف نظارت دارد. بنابراین، حاکم ضامن صحت و بقای وقف عام است تا مقاصد واقف به نحو صحیح اجرا گردد و منافع وقف به جامعه اسلامی برسد.

نتیجه گیری

وقف یکی از عقود معین در قانون مدنی است. قانون گذار عقد وقف را در دسته عقود عینی بر شمرده است. به این معنا که مال موقوفه باید مورد قبض و اقباض قرار بگیرد (صرف ایجاب و قبول کافی نیست). بنابراین، اگر مال وقفی مورد قبض و اقباض قرار نگیرد، عقد وقف تحقق پیدا نمی کند. گفتیم، وقف بر دو نوع است: وقف عام و وقف خاص. وقف عام وقفی است که موقوف علیهم در آن غیر محصور و نامشخص هستند. اما در وقف خاص، موقوف علیهم، مشخص و محصور هستند. در وقف خاص قبولی با حاکم و قبض آن با متولی و در نبود متولی با حاکم است. اما در وقف خاص، قبولی و قبض با طبقه اول موقوف علیهم است. در وقف، واقف یا هر شخص دیگری می تواند متولی قرار بگیرد. به این معنا که اداره امور مال وقفی با او باشد. اگر دو یا چند شخص به عنوان متولی انتخاب شوند، باید دید که اداره مال موقوفه میان آن ها به صورت استقلالی است و یا اجتماعی. اگر اداره مال موقوفه به صورت استقلالی باشد در این صورت فوت هر کدام از متولیان خللی به فعالیت بقیه وارد نمی کند. اما اگر اداره مال موقوفه به صورت اجتماعی باشد، در صورت فوت متولی، دادگاه شخص دیگری را اضافه می کند. همچنین، می توان ناظر به متولیان اضافه کرد. ناظر نیز به دو نوع ناظر اطلاعی و ناظر استصوابی است. اگر ناظر از نوع استصوابی باشد همه تصمیمات باید به تصویب او برسد؛ حال آنکه ناظر اطلاعی تنها باید در جریان اداره امور باشد. از آنجائیکه حاکم طبق عرف و شرع می تواند در موارد خاص اموال دولتی را وقف نماید و دخل و تصرف در اموال خصوصی منوط به رای دادگاه می باشد. تحقیقات نشان می دهد اداره امور موقوفات عام که فاقد متولی بوده یا مجهول التولیه هستند بر عهده حاکم اسلامی می باشد، تا وی مستقیماً و یا توسط افرادی که تعیین می کند به تدبیر موقوفه بپردازد. قانون مدنی در موارد مختلفی از لفظ حاکم استفاده کرده است.^۱ در این موارد چون وقف بدون متولی در معرض ضایع شدن است و اغراض واقف و حقوق موقوف علیهم از بین می رود، لذا حاکم اسلامی موظف است که این کار به زمین مانده و ضروری را متکفل شود. از طرفی برخی از فقها وقف عام را فاقد شخصیت حقوقی دانسته اند و بر همین اساس دخالت حاکم را به نمایندگی از عموم مسلمین در نظر گرفته اند، در حالی که در دوره معاصر که شخصیت حقوقی وقف مورد تایید قرار گرفته است (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۴۹) ممکن است گفته شود این امکان وجود دارد که با توجه به اینکه شخصیت حقوقی وقف عام، از استقلال برخوردار بوده، و متولی آن نیز از سوی واقف تعیین می گردد نیازی به دخالت حاکم نمی باشد. ضمن اینکه لفظ حاکم در مبحث وقف در قانون مدنی بطور مبهم بکار رفته و راجع به مصداق آن بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. در خصوص عزل متولی، مطابق فقه امامیه، واقف نمی تواند کسی را که در ضمن عقد وقف متولی قرار داده، عزل کند (مسالك الافهام: ۳۴۷/۱) (تذکره الفقهاء: ۴۴۰/۲) در فقه اهل سنت دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول، این است که ناظر (متولی) از سوی واقف وکیل است بنابراین واقف حق عزل و استبدال او را دارد، فقهای مالکیه، شافعیه، ابویوسف از فقهای حنفیه این نظر را برگزیده اند. دیدگاه دوم این است که متولی از سوی مستحقان و موقوف علیهم، وکیل است، حنابله و برخی از فقهای حنفی این دیدگاه را دارند البته همه اینها در جایی است که از متولی عملی گاری که موجب عزل او می شود، انجام نگرفته باشد اما در صورتی که از وی عملی که موجب عزل می باشد سر زند حتی در صورتی که عدم عزل او شرط شده باشد نیز حق عزل وجود دارد. اما برخلاف معاملات که در آن مالک بدلیل کسب منفعت، بطور کامل از اموال و منافع خود محافظت می نماید در وقف، صرفنظر از اختلاف در تعیین مالک مال وقفی، از یک سو در آن بهره برداران از مال وقفی، مالکیتی در آن مال ندارند و چه بسا منافع آنان اقتضا نماید که از طرق مختلف بدنبال تسلط بر مالکیت مال وقفی و خارج نمودن مال از وقفیت باشند و از سوی دیگر متولی و اداره کننده مال وقفی نیز که اساساً بحث

^۱ مواد ۲۸، ۵۶، ۶۲، ۱۷۱ و ۲۷۷ قانون مدنی

مالکیت وی بر مال وقفی منتفی می‌باشد به لحاظ تسلط وی به مال مذکور، منافع آن را مورد سوء استفاده خود قرار دهد مضافاً اینکه به لحاظ عدم مالکیت شخص معین بر وقف عام، امکان تبانی با سایر اشخاص جهت خارج نمودن مال از وقفیت و تملک آن نیز متحمل می‌باشد از این رو دخالت حاکم در جهت حفظ موقوفه امری ضروری می‌باشد و در حکومت اسلامی، از آنجایی که ولی فقیه در راس حکومت قرار دارد و اختیارات و صلاحیت‌های قوای مختلف کشور از او سرچشمه می‌گیرد ولی فقیه که فقیه جامع‌الشرایط می‌باشد بر همه مسائل نظارت دارد علی‌الخصوص در مسائل دینی که دخالت فقیه در آن بیشتر می‌باشد وقف نیز از جمله اعمالی می‌باشد که افراد بیشتر برای کسب ثواب اخروی مبادرت به انجام آن می‌نمایند لذا حاکم شرع یا ولی فقیه در مراحل مختلف وقف اعم از تشکیل و یا اداره وقف می‌تواند نقش داشته باشد. بنابراین از پژوهش فعلی نتیجه گرفته می‌شود که حاکم شرع در بسیاری از مسائل وقف دخالت دارد از جمله در موارد زیر:

- ۱- اگر موقوف علیهم غیر محصور یا وقف بر مصالح عامه بود، قبول حاکم شرط است
 - ۲- اگر وقف بر دیوانگان و مجبورین بود در صورت نبودن ولی یا قیم موقوفه را حاکم قبض می‌کند.
 - ۳- حاکم شرع وقف مال مجبور را اجازه می‌دهد
 - ۴- اگر طبقه اول موقوفه را به بیش از عمر خود اجاره دادند آن اجاره نسبت به طبقه دوم فضولی است و حاکم اجازه می‌دهد.
 - ۵- اگر برای مدتی محدود متولی تعیین شده پس از آن مدت تولیت با حاکم شرع است
 - ۶- متولی اگر خواست از تولیت کناره گیری کند باید به حاکم شرع رجوع کند
 - ۷- اگر وصفی برای متولی شرط شده و متولی فاقد آن صفت شد واقف با حاکم شرع او را عزل می‌کند
 - ۸- اگر متولی متعدد بود و یکی فوت یا مجبور شد حاکم شرع به جای او امین تعیین می‌کند
 - ۹- اگر متولیان متعدد اختلاف کلی با هم داشته باشند مانند موقوفه بدون متولی است حاکم شرع برای آن متولی تعیین می‌کند
 - ۱۰- اگر در وقف متولی تعیین نشده تولیت با حاکم شرع است
 - ۱۱- اگر متولی مجبور شد سمت تولیت او زایل شده و حسب مورد توسط واقف یا توسط حاکم شرع متولی دیگر تعیین می‌شود
 - ۱۲- احراز شرایط متولی با حاکم شرع است
 - ۱۳- در موقوفات عامه حاکم شرع نظارت استصوابی دارد
 - ۱۴- اگر برای متولی یا ناظر مزد تعیین نشد و خواهان مزد هستند حاکم شرع مزد آنان را تعیین می‌کند.
 - ۱۵- اگر متولی منصوص خیانت کرد حاکم به او ضم امین می‌کند
 - ۱۶- فروش وقف و تبدیل را حاکم شرع اجازه می‌دهد
 - ۱۷- ثمن حاصل از فروش توسط حاکم شرع وقف می‌شود و موارد دیگر.
- حکم قانونی مدنی در برخی از مسائل خلاف اجماع یا خلاف مشهور فقهاست مثلاً مشهور فقها وقف مساجد و مشاهد و گورستان را ایقاع می‌دانند در حالی که قانون مدنی همه وقوف را عقد می‌داند (ماده ۵۶) و یا تعلیق در وقف را فقها باطل می‌دانند ولی استنباط در قانون مدنی این است که وقف معلق صحیح است (امامی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۶۶) و پاسخ بسیاری از مسائل در قانون مدنی مسکوت گذاشته شده است و

در برخی مسائل مانند این که قبض شرط صحت وقف است یا شرط لزوم قانون اختلاف گوئی کرده است بنابراین لازم است در موادی از قانون مدنی تجدیدنظر شده رفع سکوت و یا رفع ابهام شود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The institution of waqf (endowment) represents one of the most enduring social and legal constructs within Islamic civilization and Iranian legal tradition. It embodies the principle of perpetual charity by immobilizing the substance of a property and dedicating its usufruct to public or charitable purposes. Historically, the concept of waqf predates Islam, with pre-Islamic Persians allocating portions of their assets to religious, educational, and humanitarian ends. However, Islam institutionalized waqf as an act of devotion and social solidarity. The Qur'an and Sunnah elevated the moral significance of endowment, thereby transforming it into an integral pillar of the socio-economic structure. Jurists have long debated the exact nature of waqf, whether it constitutes a contract or a unilateral declaration, yet they uniformly affirm its legal permanence and religious merit (Ameli, 2005; Malakouti Far, 2001; Shekari & Karimian, 2010). Under Iranian civil law, which is heavily influenced by Shi'ite jurisprudence, waqf is defined as the immobilization of the corpus of property and the dedication of its benefits to designated beneficiaries. The legislator recognizes both private and public forms of endowment. In public waqf, where beneficiaries are indeterminate, the legitimate ruler (hākim shar') assumes a supervisory and administrative function. The theoretical and operational roles of the ruler in public endowment are thus essential for safeguarding the charitable intent of the founder (wāqif) and ensuring the integrity of endowed assets.

From the jurisprudential standpoint, Islamic scholars diverged on whether waqf requires mutual consent. Shi'ite jurists such as Najafi (Najafi, 1989) and Mousavian (Mousavian, 2007) held that waqf is a binding contract contingent upon offer, acceptance, and physical delivery (qabḍ), while others, like Imam Khomeini and Ayatollah Khui, argued that acceptance is not a necessary condition in public endowments. Sunni scholars similarly display variation across the four schools: the Ḥanafīs and Mālikīs considered acceptance non-essential in general waqf, whereas the Shāfi'īs required it in specific cases. Regardless of these doctrinal distinctions, once the act of endowment is validated, the property exits the private domain, becoming inalienable. Within Iranian legal context, Article 55 of the Civil Code encapsulates this view, aligning closely with the classical definition, "al-waqf taḥbīs al-'ayn wa tasbīl al-manfa'ah." Thus, the ruler's intervention arises not in constituting the waqf itself but in ensuring its continuity and proper administration. The first codified framework for managing endowments in Iran dates back to 1910, establishing the precedent for state oversight in waqf affairs, later institutionalized through the Organization of Endowments and Charitable Affairs after the Islamic Revolution. This supervisory role stems from the necessity to prevent the dissipation of endowed wealth, to preserve public interest, and to uphold the intent of the donor in harmony with Sharia principles (Katouzian, 1993).

In the lexicon of Islamic law, the ruler or ḥākim embodies multiple dimensions of authority: as jurist (faqīh), judge (qāḍī), and executive leader. The word ḥākim, linguistically associated with adjudication and governance, assumes specialized meaning within fiqh, referring to the legitimate authority entrusted with the implementation of divine law (Ansari, 1996; Bandarchi, 2008). Classical jurists extended the ruler's authority beyond adjudication to encompass oversight of communal welfare, guardianship of the incapacitated, and protection of public assets. Consequently, in matters of public waqf, where ownership is vested in no individual, the ruler's guardianship (wilāyah) becomes indispensable. This guardianship doctrine is rooted in the principle of “wilāyat ‘alā mā lā mālik lah”—the authority over property without a specific owner. It grants the ruler the right and obligation to accept public endowments, appoint or dismiss trustees, and intervene when the waqf's purpose is threatened. Sheikh al-Ṭūsī's seminal work *al-Mabsūṭ* laid the foundational definition of waqf as “taḥbīs al-aṣl wa tasbīl al-manfa‘a” (Sheikh Tusi, 2008), later refined by Allāmeḥ Ḥilli, who underscored its contractual character (Allameh Hilli, 1998). Subsequent jurists, including Muhaqqiq Karkī (Muhaqqiq Karkī, 1992) and Shahidi (Shahidi, 2014), reaffirmed that the ruler's intervention derives from his duty to preserve religious institutions and ensure justice in their administration. Therefore, the role of the ruler is not merely ancillary but intrinsic to the legitimacy and endurance of public waqf.

In the framework of Islamic jurisprudence, the ruler's functions in public endowment are multifaceted. First, he is the legal entity whose acceptance validates the waqf in cases where the beneficiaries are non-specific or incapable of consent (Allameh Hilli; Ansari, 1996). Second, he acts as custodian (mutawallī) when no trustee is appointed, ensuring that the endowed property is utilized in accordance with its declared purpose. Third, he possesses the authority to oversee the management of the endowment, to prevent misuse or negligence by the trustee, and to remove or supplement trustees when necessary. In Shi'ite doctrine, this oversight can be either “supervisory” (istishrāfi) or “approbatory” (istiṣwābī), the latter implying that all trustee decisions require the ruler's prior approval. Fourth, the ruler adjudicates disputes involving endowments, serving as the final arbiter of legal conflicts among trustees, beneficiaries, and governmental bodies. As Muhaqqiq Ḥilli emphasizes, “the ruler is the shadow of divine justice on earth” (Muhaqqiq Hilli, 1994), and his presence in endowment affairs ensures compliance with both the spirit and letter of Sharia. Fifth, by virtue of his role as *walī al-faqīh*, the ruler in contemporary Iran also embodies constitutional authority, integrating religious guardianship with the mechanisms of modern governance. Through institutions such as the Organization of Endowments, this authority is exercised bureaucratically yet under religious legitimacy, bridging the theological and administrative dimensions of waqf governance (Jafari Langroudi, 2011; Katouzian, 1997).

From the legal perspective of the Iranian Civil Code, the ruler's functions correspond to distinct procedural and substantive responsibilities. These include acceptance of public endowments under Article 56, custody of endowed property through lawful possession (qabḍ), appointment and dismissal of trustees, and protection of the endowed corpus. The Code further empowers the ruler to authorize the sale or substitution of endowed property (*tabdīl bi-l-aḥsan*) under exceptional circumstances (Seyed Beigi & Darabi, 2015). In practice, these powers are delegated to the state apparatus, primarily the Organization of Endowments, which acts as the legal extension of the ruler's authority. Nonetheless, Iranian jurists such as Katouzian (Katouzian, 2011) and Langroudi (Langroudi, 1997) have highlighted ambiguities within the Code regarding the exact scope of “ḥākim.” Some interpret it as the religious ruler (ḥākim shar‘), while others view it as the secular judiciary. This ambiguity reflects the enduring tension between fiqh-based governance and civil statutory

interpretation. In cases where no trustee exists or the appointed one proves unfit, the ruler must intervene to preserve the waqf's purpose. The law also recognizes the ruler's role in determining compensation for trustees or supervisors where none has been stipulated, reaffirming his overarching jurisdiction in all matters of public endowment administration.

The intersection of fiqh and modern law reveals a dynamic evolution in the conceptualization of waqf governance. Whereas classical jurists envisioned the ruler as the direct executor of divine law, the modern Iranian legal system translates this role into institutional mechanisms under state oversight. Despite this adaptation, the underlying juristic rationale remains intact: the ruler, as guardian of public interest, must ensure that waqf assets serve their intended beneficiaries. The enduring debate over whether public waqf constitutes a juridical person further complicates the ruler's position. Some scholars deny its separate legal personality, thereby reinforcing the ruler's representative role on behalf of the Muslim community (Katouzian, 1993), while others recognize waqf as an autonomous legal entity, limiting state interference. Nevertheless, even under the latter view, the ruler retains residual authority in cases of mismanagement, vacancy, or conflict. Moreover, the distinction between waqf as a purely religious act and as a socio-economic instrument demands a nuanced understanding of the ruler's function as both moral guardian and administrative regulator. The integration of these dual aspects underscores the adaptive vitality of Islamic legal institutions within contemporary governance structures, preserving the ethical foundation of waqf while accommodating modern bureaucratic exigencies (Najafi, 1989; Sheikh Tusi, 2028).

In conclusion, the ruler's role in public endowment under Iranian law and Islamic jurisprudence is both doctrinally justified and practically indispensable. His functions—ranging from the validation of endowments and appointment of trustees to the protection of endowed assets—embody the convergence of religious authority and legal order. The continuity of public waqf depends upon this balance between divine intent and administrative enforcement. The legal framework situates the ruler as custodian of communal welfare, ensuring that the altruistic objectives of donors are neither compromised by mismanagement nor eroded by neglect. While modern codification has clarified many aspects of waqf administration, certain ambiguities persist, particularly regarding the scope of the ruler's jurisdiction and the autonomy of endowment institutions. Resolving these tensions requires ongoing harmonization between the principles of Sharia and the practical realities of state governance. Ultimately, the institution of waqf continues to serve as a bridge between faith and law, with the ruler standing at its fulcrum—ensuring justice, continuity, and the preservation of public good.

References

- Al-Kashef al-Atta, M. H. (2012). *The Journal of Writing*. 5.
- Al-Mar, K. (1974). *Modern Arabic Dictionary (Larousse)*. Al-Arus Publishing.
- Allameh Hilli, H. b. Y. (1998). *Tahrir al-Ahkam al-Shar'iyya*. Islamic Publishing Institute.
- Allameh Hilli, H. b. Y. b. M. *Tazkerah al-Fuqaha*. Al-Murtazavi Library.
- Ameli, Z. a.-D. M. b. M. (2005). *Al-Lam'a al-Dimashqiya* (Vol. 1). Translated by Hamid Masjid Sarai.
- Ansari, S. M. (1996). *Al-Makasib*. Dar al-Kutob al-Islamiyya Publishing.
- Bandarchi, M. R. (2008). Historical and Terminological Perspectives on Endowment. *Monthly* 67, 12.
- Dehkhoda, A. A. (1994). *Dehkhoda Dictionary* (Vol. 14). University of Tehran Press.
- Haeri Yazdi, M. H. (2001). *Endowment in Islamic Jurisprudence*. Astan Quds Razavi Publishing.
- Jafari Langroudi, M. J. f. (2011). *Legal Terminology*. Ganj Danesh.
- Karki, A. b. H. (1992). *Jami al-Maqasid*. Al-Bayt Institute Publishing.
- Katouzian, N. (1993). *Civil Law: Certain Contracts, Volume 1*. Yalda Publishing.
- Katouzian, N. (1997). *Civil Law: Certain Contracts (Volume 4)*. Public Joint Stock Company Publishing.
- Katouzian, N. (2011). *Civil Law: Certain Contracts of Gifts*. Ganj Danesh.
- Khatib Sharbini, M. b. A. (2008). *Al-Mughni al-Muhtaj*. Tabean Cultural and Information Institute.

- Langroudi, M. J. f. (1997). *Property Law*. Ganj Danesh Library Publishing.
- Lotfi, A. (2006). *Legal Issues Explained in Al-Lam'a*. Majd Publishing.
- Malakouti Far, V. A. (2001). Comparative Study of the Definition of Endowment, Endowment of Money, and Conditions of the Endowed. *Journal of Endowment and Eternal Heritage*(33).
- Malekzadeh, F. (2006). *Examination of the Sale of Endowment from Jurisprudential and Legal Perspectives*. Danbesh Publishing.
- Mousavian, S. A. (2007). *Identification and Ranking of Risks of Islamic Financial Instruments (Sukuk)*. Research Institute of Islamic Culture and Thought.
- Muhaqqiq Hilli, N. a.-D. J. f. (1994). *Shara'i al-Islam*. Islamic Publishing Institute.
- Muhaqqiq Karki, A. b. H. (1992). *Jami al-Maqasid*. Al-Bayt Institute.
- Najafi, M. H. (1989). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam*. Dar Ahya al-Turath al-Arabi.
- Sa'adatfar, J. (2008). Feasibility of Endowing Shares and Its Role in the Capital Market. Proceedings of the International Conference on Endowment and Islamic Civilization, Tehran.
- Seyed Beigi, A. H., & Darabi, R. (2015). Endowment and the Legal System Governing It. Second International Conference on Law and Sustainable Development of Civil Society, Shiraz.
- Shahbazi, M. H. (2006). *The Foundations of the Necessity and Legitimacy of Legal Acts*. Farzanegan Institute.
- Shahidi, M. (2014). *Civil Law: Certain Contracts (Volume 3)*. Majd.
- Sheikh Tusi, M. b. H. (2008). *Al-Mabsut* (Vol. 3). Al-Muti'a al-Haidariyya.
- Sheikh Tusi, M. b. H. (2028). *Al-Khilaf*. Islamic Publication Institute.
- Shekari, R. A., & Karimian, I. (2010). Juristic-Legal Analysis of Selling Endowed Property. *Islamic Law Research Journal*, 11(2).
- Tabiban, S. H. (2001). *Larousse Arabic-Persian Dictionary*. Amir Kabir Publishing.